

فرهنگ‌زدایی در ترجمه انگلیسی مرگ یزدگرد

حسن هاشمی میناباد*

چکیده

عناصر مادی، مذهبی، اجتماعی و زیست‌بومی فرهنگ‌ها با هم متفاوت‌اند. این عناصر مقید به زبان و فرهنگ، چالش‌هایی را پیش روی مترجمان می‌گذارند. مترجمان راه‌های گوناگونی مانند تقریب، شرح و توصیف متن یا پانویس به کار می‌گیرند. در ترجمه انگلیسی مرگ یزدگرد اثر بهرام بیضایی بسیاری از عناصر فرهنگی ایران باستان از متن انگلیسی زدوده شده و صیغه بومی آن تا حدود زیادی از بین رفته است که این مقاله به بررسی و دسته‌بندی آنها می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی

ترجمه، فرهنگ‌زدایی، عناصر فرهنگی، صیغه محلی، بومی‌گرایی

* عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی اراک.

مقدمه

انتشار متن‌های دو زبانه که به ترجمه موازی یا مطابق معروفند برای بسیاری از دو زبانه‌های اهل کتاب مغنم است. از آن‌جا که متن اصلی و ترجمه آن در کنار هم قرار می‌گیرند و هر آن امکان مقایسه آنها وجود دارد، چنین ترجمه‌ای دقت و امان نظر بیشتری می‌طلبد. در این مقاله به جنبه‌های فرهنگی ترجمه متوجه‌انور از مرگ یزدگرد می‌پردازیم. نکات زبانی این ترجمه در کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ۱۳۸۰، شماره ۴۵، ص ۶۹ - ۶۶ بررسی شده است.

یکی از ویژگی‌های هر متن ادبی، عناصر زبانی و فرهنگی آن است. وقتی مجموعه‌ای از واژه‌ها، اصطلاحات، مفاهیم، اشارات و تلمیحات، نام اشخاص و مکان‌ها (= اَعْلَام)، آداب و رسوم، جشن‌ها و آیین‌ها، و روی داده‌های خاص زبان و فرهنگی معین وارد متنی می‌شود، آن را از متنی با موضوع و پیام واحد که در زبان و فرهنگ دیگری نوشته شده باشد، متمایز می‌کند. این عناصر عموماً بر دو نوعند:

(الف) عناصر مقید به فرهنگ؛

(ب) عناصر مقید به زبان.

عناصر فرهنگی در ترجمه

فرهنگ‌های جهان یک‌دست و یک‌پارچه نیستند و شکاف‌های فرهنگی زیادی بین آنها وجود دارد. امکان دارد عناصر مادی، مذهبی، اجتماعی و زیست بومی فرهنگ‌ها با هم متفاوت باشد. گرچه زبان نیز جزئی از فرهنگ به شمار می‌آید، در این‌جا به خاطر راحتی کار آن را از دیگر مؤلفه‌ها جدا می‌کنیم. عناصر مقید به زبان عبارتند از: ویژگی‌های دستوری، واژگانی، معنایی و سبکی خاص یک زبان که ممکن است در زبان دیگر معادلی نداشته باشد یا نتوان آنها را به درستی و دقت انتقال داد.

برخورد مترجمان با مشکلات ناشی از تفاوت‌های فرهنگی

هر دو مورد فوق از جمله مشکلات و معضلات فرا راه مترجمان حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای، کهنه‌کار و تازه‌کار و کارکشته و ناشی است. راه‌حلی‌هایی که مترجمان در هنگام بروز خلأ زبانی و فرهنگی انتخاب می‌کنند فراوان است، اما در موفقیت و کارایی مطلق بسیاری از آنها تردید است. در این‌جا قصد شرح کامل این مبحث را نداریم، اما به خاطر مطالبی که بعد از این خواهد آمد به اجمال به برخی از شگردهای مترجمان اشاره می‌کنیم:

- ۱- تقریب: آوردن معادل نزدیک یا شبه معادل برای عنصر مقید به زبان و فرهنگ مبدأ.
- ۲- شرح و توضیح: توصیف و تعریف عنصر زبان مبدأ در متن ترجمه.
- ۳- آوردن واژه و عبارت اصلی در متن، با شرح و توضیح در متن یا در پانویس.
- ۴- تقریب در متن و توضیح در پانویس.
- ۵- بزرگ‌نگاری حرف اول واژه معادل در زبان‌های اروپایی.
- ۶- راه‌حل طلایی حذف و نادیده انگاشتن تفاوت‌های زبانی و فرهنگی و پاک‌کردن صورت مسأله.

استفاده از پانویس برای رفع مشکل تفاوت‌های فرهنگی

رایج‌ترین و یکی از مناسب‌ترین روش‌های روشن‌ساختن عناصر زبانی و فرهنگی خاص، استفاده از پانویس است. راه دیگر این است که مترجم توضیحاتی در مقدمه یا در پایان کتاب ارایه دهد و در آن مطالبی بیاورد که بر ابهامات حاصل از تفاوت‌های زبانی و فرهنگی پرتو افکند. در آغاز ترجمه مرگ یزدگرد سه توضیح آمده است:

- (۱) درباره یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی،
- (۲) تقویم باستانی ایران و عوض شدن دوره تاریخی، و نه تحویل هزاره اهورایی به هزاره اهریمنی،
- (۳) از بین رفتن فره کیانی یزدگرد و رهایی کشور از چنگال آشوب به شرط پادشاه

فره زدوده.

این توضیحات، به ویژه مورد سوم، در درک نمایشنامه بسیار مهم‌اند. ترجمه انگلیسی، تنها یک پانویس در صفحه ۴۱ دارد که به ایزدبانوی ناهید مربوط می‌شود. از جمله مشکلات ترجمه این است که دادن پانویس در چه موقعیتی و تا چه حدی لازم است. عده‌ای از مترجمان و استادان ترجمه در دانشگاه‌های ایران معتقدند که حتی برای موارد بسیار ساده‌ای مانند نیویورک و لندن باید پانویس داد، املائی فرنگی اسم‌هایی مانند مری، جان، الیزابت و جانسون را در پانویس آورد، و مثلاً در کتابی مربوط به تربیت کودکان معادل انگلیسی واژه‌هایی مانند نفرت (hate) و عشق (love) را در پانویس ذکر کرد. از سوی دیگر، افرادی از جمله دکتر علی محمد حق‌شناس دادن پانویس را دون شأن مخاطبان خود می‌دانند. عده‌ای دیگر آوردن پانویس را برای مترجم شرم‌آور می‌دانند، مثلاً دومینک آوری = Aury، به نقل از G. Mounin: 1977.

در این جا قصد پرداختن به شیوه رایج پانویس در ترجمه را نداریم. به هر حال، در بسیاری از موارد مترجم محترم می‌توانست توضیحات کوتاه و روشن‌گری ازبدهد،^(۱) در این صورت، درک نمایشنامه آسان‌تر می‌شد و مخاطبان می‌توانستند به عمق معنای آن به راحتی راه یابند. این کار، عناصر خاص فرهنگی ایران باستان را-که نمایشنامه سرشار است از مواردی مهم از آنها- نیز به مخاطبان غیر ایرانی و ایرانیان مقیم خارج از کشور که آشنایی کم‌تری با فرهنگ مادری خود دارند می‌شناساند.

بدیهی است بخشی از مخاطبان این چاپ مرگ یزدگرد خود فارسی‌زبانانند و امکان دارد عده‌ای استدلال کنند که این توضیحات یا مواردی که در این بخش، از بررسی ترجمه حاضر به آنها اشاره می‌شود، برای این گروه از مخاطبان نالازم است.

۱ - توضیحات و اطلاعاتی که در این مقاله درباره عناصر تاریخی و فرهنگی ایران باستان داده‌ایم با استناد به مراجع عمومی فارسی مانند لغت‌نامه دهخدا، دانشنامه مزدیسنا از جهانگیر اوشیدری و دایرة‌المعارف فارسی اثر مصاحب بوده است. مختصری از اطلاعات منابع عمومی برای مخاطب نمایشنامه مرگ یزدگرد کافی خواهد بود. آوردن اطلاعات عمیق تخصصی در پانویس متنی این چنین، ضرورتی ندارد.

صبغه بومی و محلی در ترجمه

عناصر زبانی و به ویژه عناصر فرهنگی، به متن، حال و هوایی متفاوت می‌بخشند و به آن صبغه محلی و بومی می‌دهند. نویسندگان با توصیف مفصل صحنه و موقعیت زمانی و مکانی، آداب و رسوم، لباس‌ها و افکار و اندیشه‌های مختص یک منطقه ویژه به اثر خود رنگ و بوی محلی می‌بخشند. اگر این روش بخش اساسی و ذاتی اثر ادبی باشد نوع ادبی‌ای پدید می‌آید که به آن regionalism می‌گویند که شاید بتوان آن را در فارسی بومی‌نگاری خواند. از آثار بومی‌نگاری قرن بیستم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ویلیام فاکنر: *خشم و هیاهو؛ جانسپار که افتاده بودم (= گور به گور)؛ ابسالوم، ابسالوم.*

جان استاین بک: *مرغزارهای بهشت، تورتلیفلت، خوشه‌های خشم.*

توماس هاردی: *ویسکس.*

بزرگترین بومی‌نگاران انگلیسی زبان را توماس هاردی، آرنولد بنت، و ویلیام فاکنر دانسته‌اند.

در ترجمه چنین آثاری طبیعی است که سبک اثر، یعنی بومی‌نگاری، نیز تا حد امکان باید به زبان مقصد انتقال یابد. زدودن صبغه محلی، سبک اثر اصلی را مخدوش می‌کند و با معیار انتقال ویژگی‌های سبکی در ترجمه منافات دارد.

با توجه به مواردی که در بخش‌های بعدی مثال می‌زنیم مترجم محترم، دانسته یا ندانسته و به ناگزیر یا خودخواسته، عناصر خاص فرهنگ ایران باستان را از متن زدوده، آنها را تغییر داده، به طور مبهم بیان کرده، دقت کافی هم‌شان متن اصلی مرگ یزدگرد، اثر نویسنده‌ای صاحب سبک را در بیان و انتقال چنین عناصر نداشته است. روش ترجمه منوچهر انور این اثر را تا حدود زیادی به نمایشنامه‌ای که می‌تواند مکان وقوع آن ایران هم نباشد تبدیل کرده است.

ترجمه این اثر، با وجود افتادگی‌های نه چندان اندک، به لحاظ زبانی زیباست و در مواردی که در شماره ۴۵ کتاب ماه ادبیات و فلسفه، گفته شد حتی بهتر از اصل است، به ویژه

در تأکیدهایی که با استفاده از نقش مؤکدساز فعل کمکی do صورت گرفته است (برخی از این گونه تأکیدها را در متن اصلی، که طبعاً هنگام خواندن یا اجرای نمایشی مرگ یزدگرد می‌توان انجام داد، نمی‌توان با خط فارسی نشان داد). پیر واضح است که مشکلات ترجمه‌ناپذیرها را نمی‌توان و نباید به حساب مترجم گذاشت.

مواردی از فرهنگ‌زدایی در ترجمه مرگ یزدگرد

نمی‌دانم آوردن واژه ایران در ترجمه، که می‌توان آن را به Persia هم برگرداند، چه اشکالی داشته که مترجم آن را به صورت this kingdom (این مُلکِ شاهی) آورده است:

این گونه است که ایران زمین از پای در می‌آید! (۱۰ - 12)

It is thus that this kingdom

is now falling to pieces.

تو او را زدی ... آن چنان که در نوروز شاه ساختگی را می‌نشانند و می‌زنند. (۱۹ - 27)

You hit him ...

as they hit a clay- king in new year.

شاه ساختگی که در نوروز می‌نشانندش و می‌زنندش همان میر نوروزی است نه «پادشاه گلین». میر یا پادشاه نوروزی کسی بود که در ایام نوروزی موقتاً و به مدت سه یا گاهی سیزده‌روز برای مسخره و تفریح و خنده او را به تخت می‌نشانند و پس از انقضای این مدت، با تفریح و خنده، گاهی همراه با کتک‌زدن میر نوروزی، او را از تخت به زیر می‌کشیدند. در این مدت او مانند شاه - البته به قصد شوخی و مسخرگی - حکومت می‌کرد. وقتی میر نوروزی در بین مردم ظاهر می‌شد آنها گردش را می‌گرفتند و دست‌افشانی و پای‌کوبی و تفریح و خنده می‌کردند.

دیویسنان بر کالبد افریشتگان پای کوبند (۹ - 10)

... demons trampling in angels.

دیویستا در آیین زرتشتی پرستنده دیو و اهریمن و پیرو دین باطل است و منظور از دین باطل دین غیر ایرانی و دین تورانیان است. این اصطلاح در برابر مزدیسنا قرار دارد. آیین زرتشتی دین مزدیسناست که پیروان آن خداوند یکتای اهورامزدا را می‌پرستند. demons (شیاطین) فقط خود دیوها هستند نه پرستندگان دیو و پیروان دین باطل.

اهریمن در جایی demon ترجمه شده و در جایی دیگر ترجمه نشده و صرفاً حرف‌نگاری انگلیسی شده، بدون این که تفاوتی، یا تفاوت چندانی در معنی داشته باشند. در جایی دیگر «دیویستان» نیز به demons برگردانده شده (۹ - ۱۰) و در جایی به devil و fiend تیرگی که آف بر اهریمنانش باد (۱۵ - ۲۱)

Darkness

- curse upon is **demons**-

بر اهریمن بدسگال نفرین (۱۶ - ۲۱)

Curse upon the evil **Ahriman!**

دیو خویان (۲۰ - ۳۰)

fiendish fellows.

دیو باد خیزنده (۲۵ - ۳۶)

a **devilish** rising wind.

گر چه واژه‌های devil, demon, fiend همه بر مفهوم واحدی دلالت می‌کنند، اما چنین به نظر می‌آید که مترجم در انتقال واژگان کلیدی متن به انسجامی که در آن به چشم می‌خورد و شایسته نویسنده دقیقی مانند بیضایی است کم‌تر توجه داشته است. همه می‌دانند که در خواب سروشی هست. (۲۳ - ۳۳)

Everyone knows that there are messages in dreams.

این سروش اهورایی است که در کالبد زمینی‌اش شنود شده. (۳۷ - ۵۷)

... the tidings of Ahura

reside in the earthly vessel of a king.

سروش از جمل ایزدان آیین مزدیسنا است. او پیک ایزدی است و رساننده وحی که بر چهار اسب سفید بی سایه سفر می‌کند. معادل آن در فرهنگ اسلامی جبرئیل است. هفدهمین روز ماه شمسی، که روز سعدی است و «سروش روز» نام دارد، روز مخصوص این ایزد است. معانی دیگر سروش که همگی از این معنای اصلی آن ریشه گرفته‌اند عبارتند از: (۱) جبرئیل، (۲) مطلق فرشته، (۳) هر فرشته پیغام‌آور، (۴) فرشته‌ای که پیغام نیک و مژده آورد، (۵) آواز خوش و نغمه، (۶) وحی و الهام. این واژه دارای یک معنی اصلی و چند معنای فرعی دیگر است که از همان مفهوم «ایزدی» آن سرچشمه گرفته‌اند، ولی معادل‌های آن در انگلیسی طبعاً فاقد چنین معنایی است.

(مترجم محترم «پیغام» (۲۵ - ۳۶) را نیز به درستی message ترجمه کرده است.)

دارای دارایان (۸ - 9)

Possessors of all possessors

دارای دریا دل (۳۷ - 59)

an ocean- hearted sovereign

گر چه اولین مفهوم «دارا» همان معنایی است که مترجم در مثال اول اراده کرده (= دارنده)، این کلمه اسم یا لقب بسیاری از پادشاهان بزرگ باستانی ایران بوده است. معانی دیگر آن غنی، مالک، خداوند، حامی و پشتیبان است. بنابراین، در چنین متنی و در مورد یزدگرد «دارای دارایان» یعنی شاه شاهان، که مثال دوم همین مفهوم را در ترجمه می‌رساند. «مالک مالکان» [دارنده ثروت و دارایی و مال و منال] ترجمه معکوس مثال اول است.

از میان فرّ اهورایی تو را فرمان می‌دهم. (۳۷ - 57)

from the midst of Ahurai glory

do I command you...

فرّ یا فرّه اهورایی یا ایزدی در اصطلاح اوستایی حقیقتی الهی و کیفیتی معنوی است که

چون برای کسی حاصل شود او را به شکوه و جلال و مرحله تقدس و عظمت معنوی می‌رساند و صاحب قدرت و نبوغ و خرمی و سعادت می‌کند. این اصطلاح بر دو نوع است: فرایرانی و فرکیانی. پادشاهی و کامیابی سران کشور و شوکت و اقتدار آنان از فرکیانی ریشه می‌گیرد. این مفهوم در جامعه‌شناسی در «کریزما» (charisma) تجلی یافته است. ریشه لاتینی آن به معنای لطف و مرحمت الهی است. در متون جامعه‌شناسی فارسی در مقابل آن بیشتر از فره و کریزما استفاده شده است.

چون هزاره به سر رسد دوران میش بشود و دوران گرگ اندر آید (۹ - 10)

By the end of the millennium

the cycle of the ewe shall come to an end and that of the wolf shall commence.

در آن پلیدترین هنگام که هزاره به سر رسد (۱۱ - 13)

In the foulest of times

when the millennium comes to an end

گویی پایان هزاره اهورایی است (۵۸ - 93)

It looks like the end of Ahurai millennium

مبنای هزار سال در آیین زرتشتی بسیار به کار رفته، چه در مورد جنگ اهورا و اهریمن و چه در مورد موعودهای مزدیسنا یعنی هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس و چه در مورد هزاره مینوی و هزاره مادی و هزاره اهریمنی. عنوان بخش چهاردهم پژوهشی در اساطیر ایران از زنده‌یاد مهرداد بهار چنین است: «درباره‌گزندی که هزاره هزاره به ایرانشهر آمد.»^(۱) این بخش که با نمایشنامه مرگ یزدگرد نیز تناسب دارد از بندهش نقل شده است. تنها در مثال سوم از ترجمه مرگ یزدگرد است که وجود واژه اهورایی، معنای آن را تخصیص کرده و

۱- مهرداد بهار. پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: نشر آگه، ۱۳۷۵، ص ۲۰۱-۱۸۳.

خواننده را به نوع خاصی از هزاره رهنمون کرده است. توضیح آغاز ترجمه در صفحات اول کتاب نیز این ابهام را به راحتی رفع نمی‌کند.

موبدان موبد (۲۳ - 34)

the great Mubad

موبدان موبد (۴۸ - 76)

Head of all Priests

ای موبد (۵۳ - 84)

O priest

موبد یکی از شخصیت‌های کلیدی نمایشنامه است که به طور طبیعی حرف‌ها و رفتار و سکناش با دیگر شخصیت‌ها تفاوت دارد. خواننده انگلیسی موبد را اسم خاص می‌پندارد بدون این‌که به نقش و طبقه و اندیشه او راه ببرد. رضا براهنی می‌گوید: «سخنان موبد تداعی‌کننده زبان اوستا - پیمبرانه است. موبد و زبانش تافته‌ای است جدا بافته». مترجم هیچ توضیحی برای شناساندن او نداده و خواننده ظاهراً اولین بار در صفحه ۴۸ - 76 یعنی اواسط نمایشنامه، از اشاره سردار به وضوح در می‌یابد که این فرد «رئیس روحانیان» است. از سوی دیگر، همان‌گونه که از مثال‌های فوق بر می‌آید، مترجم در انتخاب معادل برای این واژه یک دستی را رعایت نکرده است.

ضرورت آرایه اطلاعات پنهان متن اصلی در ترجمه

برخی از واژه‌های خاص تاریخی و فرهنگی ایرانی بدون هیچ روشن‌گری و اشاره و توضیحی در ترجمه آمده که خواننده غیر ایرانی و یا بیگانه و ناآشنا یا کم‌آشنا با فرهنگ ایرانی نمی‌تواند آنها را درک کند.

برای مثال «گنج بادآورد» (۴۱ - 64) - ثروتی بس عظیم از آن امپراتوری روم که به علت توفان و باد مخالف، کشتی‌های حامل آن به چنگ خسرو پرویز افتاد - به «گنج باد»

the treasure of the wind» برگردانده شده که هم غلط است و هم نامفهوم. مثال‌های دیگر: فرش نگارستان (۵۷ - ۹۰؛ ۴۱ - ۶۴).

گنج عروس، گنج خز، گنج دیبای خسروی، گنج سوخته (۴۱ - ۶۴).
حرف اول معادل‌های این واژه‌ها بزرگ‌نگاری یعنی Capitalize شده که این کار باعث می‌شود خواننده این معادل‌ها را به صورت اسم خاص دریابد، ولی هم‌چنان مشکل باقی است. خسروپرویز «هشت گنج» به اسامی زیر داشته که به شاهان بعدی ساسانی رسیده است: گنج عروس، گنج بادآورد، دیبای خسروی، گنج افراسیاب، گنج سوخته، گنج خزرا [خضرا]، گنج شادآور و گنج بار (= گنج گاوان).

در چشم جنگی خدای جنگ‌آزمای بهرام پشتیبان (۳۷ - ۵۶)

and great, in the eyes of the warlike deity
the supportive Bahram.

بهرام به معنی فتح و پیروزی، فرشته پیروزی و نگهبان فتح و نصرت است که سلحشوران هنگام نبرد باید برای پیروزی به او متوسل شوند و او را به یاری بخوانند. بهرام به مجهزترین و کاراترین اسلحه‌ها مسلح است. فلزات مس و آهن، رنگ سرخ، عاطفه خشم و بیستمین روز ماه شمسی از آن بهرام است. خواننده انگلیسی با ترجمه فوق، تصور درستی از بهرام پیدا نمی‌کند.

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

انعکاس جهان بینی در زبان

معتقدات و باورهای ایرانی، گر چه شاید برای خوانندگان انگلیسی‌زبان غریب بنماید، بخشی است از پیام نمایشنامه و از مؤلفه‌هایی که به این اثر صبغه محلی داده‌اند. مترجم محترم در مواردی این‌گونه عناصر را به واژه‌های عادی انگلیسی تبدیل کرده است.

هفت بندت جدا (۷ - ۷)

... and your joints pulled apart

تا هفت بند (۳۲ - ۴۸)

With all my being

گرچه مورد دوم از نظر معنایی مشکلی ندارد، اما رساننده اعتقاد و اندیشه فیزیولوژیک کهن ایرانی نیست. در قدیم هفت عضو بدن را مهم‌تر از اعضای دیگر می‌دانستند. هفت اندام یا هفت اعضا به حسب ظاهر عبارتند از: (۱) سر، (۲) سینه، (۳) پشت، (۴) و (۵) دو دست، (۶ و ۷) هر دو پا. هفت اندام به حسب باطن عبارتند از: دماغ، دل، جگر، سپرز، شش، زهره و معده. بعضی به جای معده، گرده، نوشته‌اند. هفت اندام رگی نیز هست که با فصدکردن آن خون سر، سینه، پشت و دست‌ها و پاها خارج می‌شود و آن ظاهراً رگ میانگی دست است.

راندمش به شش گوشه زمین (۲۰ - ۲۹)

To the four corners of the earth

did I banish them

مترجم جهات شش‌گانه فارسی را به جهات چهارگانه غربی تبدیل کرده است. جهات شش‌گانه یا سته عبارتند از مشرق و مغرب و شمال و جنوب و بالا و پایین. گرچه ممکن است جای‌گزینی «چهارگوشه زمین» برای خواننده انگلیسی‌زبان طبیعی به نظر آید، این کار موجب زدوده‌شدن بخشی از زمینه فرهنگی و اعتقاد جغرافیایی زبان مبدأ، یعنی فارسی، شده است.

تاریخ واژه‌ها در ترجمه

واژه‌ها همانند موجودات زنده، حیات دارند، در زبان پدید می‌آیند، رشد می‌کنند، صورت و معنایشان دگرگون می‌شود، از زبانی به زبانی دیگر و از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شوند، صورت و معنای اولیه‌شان از بین می‌رود، و بالاخره ممکن است بمیرند و فراموش شوند. از بین رفتن شفافیت صوری و یا معنایی از مهم‌ترین این دگرگونی‌ها است.

موبد دور باد افسون افسونی (۲۰ - 29).

Mubad Away with the magician's magic!

magic و magician از واژه فارسی باستان magus یعنی همان ریشه واژه‌های فارسی کنونی «موبد»، «مغ»، «مغان» و «مجوس» گرفته شده است. خواننده ناآشنا به ریشه مشترک این واژه‌های به ظاهر متفاوت، بعید است که متوجه غرابت این ترجمه شود. چگونه ممکن است موبدی خود بگوید «دور باد افسون موبد» یا «دور باد اقدام و کار موبد»؟ البته من ایراد گرفتن بر مترجم نیست. او شاید چاره‌ای جز این نداشته یا اصلاً متوجه این موضوع نبوده است. اما مترجمان در چنین مواردی می‌توانند به مترادف‌های خنثی و بی‌ضرر این‌گونه واژه‌های مشکل‌برانگیز پناه برند. برای مثال، مترادف‌های magician (افسونی = جادوگر) را از قاموس الغبای کالینز (۱۹۸۸) نقل می‌کنیم که می‌توان برخی از آنها را، با توجه به مقتضیات متن، در این جا به کار برد:

archimage (کم استعمال), conjurer, enchanter, illusionist, sorcerer,
thaumaturge (کم استعمال), theurgist, warlock, witch, wizard.

فرجام سخن

مترجمان و نظریه‌پردازان ترجمه از دیرباز با مشکل و معضل تفاوت‌های فرهنگی و زبانی مواجه بوده‌اند. ترجمه و انتقال عناصر مقید به فرهنگ و زبان گاهی امکان‌پذیر نیست و گاهی مشکلات زیادی در بردارد. یکی از ویژگی‌های ممیز متن استفاده از چنین عناصری است. استفاده از عناصر فرهنگی خاص به متن صبغه محلی می‌بخشد و کاربرد مفرط چنین عناصری متن را به اثری بومی‌نگارانه تبدیل می‌کند.

در ترجمه انگلیسی «مرگ یزدگرد» اثر بهرام بیضایی بسیاری از عناصر فرهنگی ایران باستان از متن انگلیسی زدوده شده و صبغه بومی آن تا حدود زیادی از بین رفته است. ترجمه انگلیسی، به رغم چنین نقصانی، زیبا و روان است.

منابع و مأخذ

- ۱- الوت، میریام. *رمان به روایت رمان‌نویسان*. ترجمه علی‌محمد حق‌شناس. تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۲- اوشیدری، جهانگیر. *دانشنامهٔ مزدیسنا*. تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۳- بهار، مهرداد. *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: نشر آگه، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- ۴- دهخدا، علی‌اکبر. *لغت‌نامه*. تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۵۹.
- ۵- قوکاسیان، زاون. *مجموعه مقالات در نقد و معرفی آثار بهرام بیضایی*. تهران: نشر آگه، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۶- مصاحب، غلامحسین (به سرپرستی). *دایرةالمعارف فارسی*. تهران: شرکت انتشارات کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۵.
- ۷- هاشمی میناباد، حسن. «بررسی ترجمه موازی مرگ یزدگرد». کتاب ماه ادبیات و فلسفه. س ۴، ش ۹، ۱۳۸۰.

8. Abrams, M.H (1999) *A Glossary of Literary Terms*. New york: Heinle and Heinle.
9. Cudden, J.A (1972) *Dictionary of Literary Terms*. Middlecex: Penguin Books.
10. Mcleod, W. (1988) *The Collins Paperback Thesaururs*. in A_z Form. London: Collins.
11. Mounin, G.(1977) *Los Problemas Teoricos de la Traducccion*. Madrid: Gredos.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی